نیمهٔ پنهان
۱
۳۰۱۲
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
خادمان سلطه

اشاره:

بیش از ۱۴۰ سال از انتشار نخستین روزنامه ایرانی می گذرد. بخش قابل توجهی از این مدت در دوره پهلوی بوده است. قطعا فضای حاکم بر مطبوعات در دوره پهلوی برای کسانی که آن ایام را ندیده‌اند جالب توجه خواهد بود و البته برای آنها که دوره پهلوی را درک کرده‌اند نیز ناگفته‌های بسیاری از پشت پرده مطبوعات آن دوره وجود دارد.

دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان بر آن است تا از این پس در سلسله مطالبی که در این صفحه با نام «خادمان سلطه» منتشر خواهد شد، به زوایای پنهان و کمتر گفته شده از وابستگی مطبوعات در رژیم پهلوی به دستگاه حاکم و نفوذ و سیطره بی‌چون و چرای ساواک بر این نشریات بپردازد. ضمن آنکه در این میان به طور مستند به موضوعات دیگری نظیر فساد مدیران این نشریات و رواج آن در جامعه، ترویج فرهنگ و ایسم‌های غربی، جریان‌سازی علیه روحانیت و مذهب، شیوه‌های مخالف‌خوانی و... نیز پرداخته خواهد شد. به زودی این مجموعه در قالب کتابی با همین عنوان (خادمان سلطه) در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

تیغ رضاخان بر گردن مطبوعات

مروری کوتاه به پیشینه مطبوعات

در تاریخ معاصر ایران، مطبوعات نقش و جایگاه ویژه‌ای داشته و از این رو فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سرگذاشته‌اند. اولین روزنامه ایرانی در سال ۱۲۵۳ به نام «کاغذ اخبار» توسط میرزاصالح شیرازی منتشر شد.ازمطبوعات‌به‌عنوان رکن چهارم دموکراسی نام برده می‌شد امااز آن روز تا سرنگونی رژیم شاهنشاهی، هرگز به جز مقاطعی کوتاه از تاریخ نمی‌توان ادعا کرد که آزادی مطبوعات وجود داشته است. چرا که از همان ابتدا مطبوعات و روزنامه‌ها به‌عنوان ابزار حکومت با همزاد خود یعنی اداره سانسور پا به عرصه حیات گذاشته و همواره ویژگی سرسپردگی به دولت و حکومت را با خود یدک می‌کشیدند.

در ایام استبداد و خفقان دوران قاجار تا هنگام انقلاب مشروطیت، کمتر جریده‌ای را می‌شد یافت که وابستگی آشکار یا نهانی به طبقه حاکم و دربار شاه نداشته باشد.

با انقلاب مشروطه، تعدادی نشریات مستقل و آزادیخواه پا به عرصه حیات سیاسی و اجتماعی کشور گذاشته و کم و بیش تا روی کار آمدن دیکتاتوری رضاخان به ترویج و نشر عقایدی مستقل از ایدئولوژی طبقه حاکم پرداختند. این نشریات که تا حدودی تعلق خاطر مردمی داشتند، پس از روی کار آمدن رضاخان، دوباره گرفتار اختناق و سانسور شده و ندای حقیقت‌گویی و آزادیخواهی آن‌ها در سینه‌ها خاموش شد. آن‌هایی هم که تن به سکوت ندادند، مانند میرزا یحیی واعظ قزوینی[1]، فرخی یزدی[2] و میرزاده عشقی[3] از دم تیغ مأموران رضاخان گذشتند.

اما مطبوعات دسته دوم که با هدف کسب قدرت و امتیاز پا به عرصه گذاشتند، از همان ابتدا باب تملق و چاپلوسی به دربار را در مقالاتشان گشودند و تا سال‌های طولانی در این رهگذر به تجارتی متقابل با حکومت پرداختند.

البته گاه در این دوران سیاه جرقه‌هایی از مخالفت با حکومت در نشریات‌زده می‌شد اما بلافاصله با تهدید و توقیف خاموش می‌شد. به‌عنوان مثال، یکی از نشریاتی که در این سال‌ها که به دوران دیکتاتوری و سلطه بی‌معارض استعمار انگلیس در ایران مشهور بود، منتشر می‌شد، مجله دنیا به مدیریت دکتر تقی ارانی[4] بود که مرام مارکسیسم را تبلیغ می‌کرد.

میرزایحیی واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت که به دست عوامل رضاخان در مقابل مجلس ترور شد.

*** نشریاتی که تا حدودی تعلق خاطر مردمی داشتند، پس از روی کار آمدن رضاخان، دوباره گرفتار اختناق و سانسور شده و ندای حقیقت‌گویی و آزادیخواهی آن‌ها در سینه‌ها خاموش شد. آن‌هایی هم که تن به سکوت ندادند، مانند میرزا یحیی واعظ قزوینی، فرخی یزدی‌و میرزاده عشقی از دم تیغ مأموران رضاخان گذشتند.**

نشریه دنیا پس از مدت کوتاهی از انتشار توقیف و تعطیل شد و علاوه بر دکتر ارانی ۵۲ نفر دیگر ـ علی‌رغم این‌که همگی آن‌ها الزاماً نویسنده نشریه نبودند ـ به اتهام همفکری و پیروی از افکار او بازداشت،محاکمه و به زندان‌های طولانی محکوم شدند. دکتر ارانی نیز در زندان بر اثر شکنجه و تزریق آمپول هوا به قتل رسید. درباره دکتر ارانی گفته می‌شود که وی به اتفاق کامبخش و دکتر بهرامی حزب کمونیست ایران را به‌وجود آورد و مجله دنیا ارگان این حزب بود. درباره کمونیست بودن گروه ۵۳ نفر که افرادی چون بزرگ علوی[5] نویسنده نامدار آن دوران نیز از جمله افراد این گروه محسوب می‌شد، مطالب بسیاری نوشته شده است؛ هر چند برخی از آن‌ها این مطلب را رد کرده‌اند.

۱- روحانی مبارز، میرزا یحیی واعظ قزوینی، مدیر شجاع روزنامه نصیحت چاپ قزوین، از روشنفکران و آزادیخواهان ایران بود که محبوبیت زیادی داشت و با قلم تند و تیز خود تا پای جان به مبارزه‌ای سرسختانه با حکومت رضاخان برخاست. در آبان‌ماه ۱۳۰۴ پس از انتشار شماره ۲۱، روزنامه نصیحت توقیف شد و میرزا واعظ برای رفع توقیف به تهران رفت اما در مقابل مجلس شورای ملی به ضرب چند گلوله به قتل رسید.

۲- میرزا محمد متخلص به «فرخی یزدی» فرزند ابراهیم سمسار یزدی در سال ۱۳۰۶ هـ‌ق در یزد متولد شد. سال تولد وی با استناد به کتاب «کشف الحیل» نوشته عبدالحسین آیتی سال ۱۳۰۲ نیز ذکر شده است.

فرخی در مدرسه «مرسلین» که متعلق به انگلیسی‌ها بود به تحصیل پرداخت اما در سن ۱۵ سالگی به دلیل سرودن شعر آزادی خواهانه از مدرسه اخراج شد.ضمن آنکه آیتی مدعی است که او در مدارس قدیمه، فارسی و عربی را آموخته است.

فرخی پس از اخراج از مدرسه به کارگری در نانوایی و کارگاه پارچه‌بافی مشغول شد.

در آن عصر مرسوم بود که در اعیاد، شاعران قصایدی در مدح حاکمان وقت بسازند و از آن‌ها «صله» دریافت کنند، اما فرخی با سرودن این شعر به دیدار ضیغم‌الدوله قشقایی حاکم یزد رفت:

عید جم شد ار فریدون خو، بت ایران پرست
مستبدی خوی ضحاکی است این خو، نه زدست

این شعر خشم حاکم یزد را در سال ۱۳۲۷ قمری چنان برانگیخت که دستور داد، دهان شاعر را بدوزند و این در حالی بود که رژیم مشروطه در ایران برقرار بود.

وی در سال ۱۳۳۹ قمری برابر با ۱۳۰۰ (هـ‌ش) روزنامه «طوفان» را انتشار داد. نشریه‌ای که پانزده بار توقیف شد. وی در دوره هفتم مجلس شورای ملی از طرف مردم یزد به مجلس راه یافت اما چون در اقلیت بود، روزنامه‌اش را تعطیل نمود و به خارج از کشور رفت.

وی ابتدا از بیم جان به مسکو گریخت اما به دلیل انتقاد از حکومت کمونیستی، از آنجا رانده شد و به برلین رفت و این زمانی بود که رضاخان بر سریر سلطنت تکیه کرده و کسانی که او را در راه رسیدن به پادشاهی کمک کرده بودندپست و مقام داده بود. از جمله «تیمور تاش» که تحصیل کرده دانشکده علوم نظامی مسکو بود. دستی در شعر داشت و شب‌ها در منزلش محفل شاعران، هنرمندان و خوانندگان برپا بود.

فرخی در برلین هم دست از مبارزه با دیکتاتوری بر نداشت و مقالاتی علیه حکومت استبدادی رضاخان در مجله «پیکار» به چاپ رساند. در این میان سفیر ایران در برلین علیه نشریه پیکار شکایت کرد. اما حضور فرخی در محکمه و سخنانش باعث شد تا در دادگاه،حکم محکومیت رضاخان صادر شود.

چندی بعد فرخی یزدی نشریه «نهضت» را تأسیس کرد و مقالات او باعث خشم رضاشاه شد، به‌گونه‌ای که دولت آلمان برای اثبات مراتب دوستی و مودت خود با پادشاه ایران که صدها مستشار آلمانی را به تهران فراخوانده بود، به فرخی دستور داد تا خاک آلمان را ترک کند. در همین اوضاع تیمور تاش به آلمان رفت و از طرف شاه به او امان نامه داد تا بعد از بازگشت به ایران بدون دغدغه زندگی کند.

بدین سان فرخی یزدی فریب خورد و با دست تهی به ایران بازگشت.

فرخی به سال ۱۳۱۲ خورشیدی به تهران آمد و تحت نظر مأموران شهربانی قرار گرفت. پس از مدتی به اتهام آنکه ۳۰۰۰ ریال به آقا رضا کاغذفروش بدهکار است، علیه او اجرائیه صادر شد و فرخی را راهی زندان نمودند. ضمن آنکه بسیاری از اهل بازار و آزادی‌خواهان خواستند، بدهی او را بدهند اما شاعر نپذیرفت. بالأخره فرخی یزدی پس از یک بار خودکشی با اتهام توهین به مقام سلطنت به ۳۰ ماه حبس محکوم شد.

در زندان یک بار زهر در غذای او ریخته می‌شود اما وی از خوردنش امتناع می‌کند تا اینکه در شهریور ماه ۱۳۱۸ مرگ او به اداره آگاهی اطلاع داده می‌شود. در این سند ادعا شده وی بر اثر بیماری مالاریا و نفریت فوت کرده است. که در زمان محاکمه پزشک احمدی جلاد زندان‌های رضاشاه معلوم می‌شود، فرخی نیز به مانند بسیاری از آزادی خواهان با آمپول سیانور به قتل رسیده است.

دوره زندانی شدن وی با گروه ۵۳ نفر که جملگی مارکسیست بودند همزمان بود اما هیچ سندی دال برحتی همنشینی و معاشرت فرخی با مارکسیست‌ها وجود ندارد، به ویژه که انتقادهای او در شوروی به مذاق کمونیست‌های ایرانی چندان خوش نیامده بود.

از این گذشته فرخی، هیچ‌گاه به اعتبار اشعارش فردی لائیک نبود. بی‌خدایی یکی از ارکان فلسفه مارکسیسم به شمار می‌رود؛ خداوند متعال و اعتقاد به معاد در اشعار فرخی مثل:

اگر خدای به من فرصتی دهد یک روز کشم ز مرتجعین انتقام آزادی

و یا:

می‌روم در مجلس روحانیون آخرت وندر آنجا بی‌کتک طرح قوانین می‌کنم

البته سیاست حزب توده این بود که هر آزادی خواهی را عضو حزب معرفی کند. در حالی‌که فرخی حتی در زندان نیز با کمونیست‌ها همراه و هم‌نشین نبود.

دو سال پس از مرگ فرخی نیز متفقین در جریان جنگ دوم جهانی ایران را اشغال کردند و رضاخان را به تبعید فرستادند.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به دیوان فرخی یزدی به کوشش حسین مکی، گذشته چراغ راه آینده است و پدر و پسر، محمود طلوعی.

۳- میرزاده عشقی شاعر و روزنامه‌نویس و صاحب امتیاز روزنامه قرن بیستم بود که جسورانه در مقابل سیاست‌های استعماری و خارجی‌ها و عوامل و ایادی آن‌ها، به‌خصوص در مقابل رضاخان (سردار سپه) قد علم کرد. عشقی بامقاله‌های تند و اشعار انتقادی و انقلابی‌اش، خاصه با انتشار مقالاتی علیه جمهوری که در ابتدا از جانب رضاخان و به نحوی ریاکارانه پیشنهاد شده بود و خود او هم با آن مخالفت می‌کرد، قیام کرد و عاقبت هم جانش را در این راه از دست داد. عشقی پس از این‌که آخرین شماره نشریه‌اش به‌علت مخالفتی که با رژیم جمهوریت در آن شده بود، توقیف شد، در تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ هنگام صبح در خانه مسکونی‌اش، جنب دروازه دولت، در سن ۳۱ سالگی هدف گلوله قرار گرفت و در بیمارستان درگذشت.

۴- اگر چه از «سلیمان میرزا اسکندری» به‌عنوان نخستین شخصیت چپ‌گرا یاد می‌شود اما واقعیت این است «دکتر تقی ارانی» نخستین کسی بود که در جذب و تربیت چهره‌های ناراضی در جهت تشکل بخشیدن به عناصر چپ کوشش بسیار کرد. او علی‌رغم مطالعات عمیق در فلسفه مارکسیسم و دیالکتیک، تنها راه نجات کشور را، رفتن ایران زیر پرچم اتحاد جماهیر شوروی سابق می‌دانست. سرانجام او به اتفاق ۵۲ نفر از دوستان و همفکرانش در زمان سلطنت رضاخان دستگیر و زندانی شدند.

در این میان تعدادی خواستار عفو شاهانه شدند و به شوروی و اروپای شرقی رفتند. دکتر تقی ارانی با آمپول سیانور آدمکش حرفه‌ای رضاخان معروف به پزشک احمدی در زندان قصر از پای درآمد.

۵- بزرگ علوی نویسنده رمان چشم‌هایش و کتاب‌های چمدان، سالاری‌ها، ورق پاره‌های زندان و ۵۳ نفر که با گروه تقی ارانی دستگیر شد،متأثر از دایی و برادرش به افکار ماکسیستی علاقه‌مند شده بود. او پس از آزادی از زندان به آلمان شرقی رفت. بزرگ علوی در اواخر زندگی خود فروپاشی مارکسیسم را دید و تخریب دیوار برلین را مشاهده نمود. دیواری که آلمان شرقی را از آلمان غربی جدا می‌کرد.

نیمهٔ پنهان
۳۰۱۱
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
پرواز ۶۵۵
۷۲

حکایت کانال عاشقان

تا یک ربع دیگر راه می‌افتیم، نمی‌خواهی چیزی بخوری، اگر این‌جا این‌طوری بخوابی که دخلت آمده.»

جوابم را نمی‌دهد، دستم را روی شانه‌اش می‌گذارم و تکانش می‌دهم، بدنش به طرف مخالف سر می‌خورد و روی زمین می‌افتد، تازه آن وقت است خیسی چیزی را روی انگشتانم حس می‌کنم و بوی خون به دماغم می‌خورد.

همرزمم از پیشانی تیر خورده و شهید شده، باورم نمی‌شود. من بخشی از شب را در کنار او سرکرده‌ام، ما تنگ هم شانه به شانه هم خوابیده‌ایم تا گرم بمانیم، ترس دوباره به سراغم می‌آید. گلوله از هر کجا می‌توانست آمده باشد، تیری از جایی کمانه کرده و به پیشانی‌اش خورده بود! این سومین رویارویی نزدیک من با مرگ است، در فاصله‌ای که من چشمانم را بسته بودم، چند سانتی‌متر آن طرف‌تر مرگ آمده و یک نفر را با خودش برده بود. کم‌کم بوی خون و خاک سرم را به دوران می‌اندازد و پرسش‌های متعددی ذهنم را نشانه می‌رود او که به عشق‌اش رسیده بود، این‌جا چه می‌کرد؟ یک عاشق چطور خودش را این قدر به خطر می‌اندازد؟ پیکرش را همان جا می‌گذاریم اما قبل از آن جیب‌های لباسش را به‌دنبال نامه و مدارک می‌گردیم و خالی می‌کنیم. نامه‌ای نوشته است، نامه هنوز پاکت ندارد، به‌دنبال آدرس و نشانه‌ای شروع به خواندن می‌کنم، نوشته است:

«امروز هوا آفتابی است و از طرف اروند باد می‌آید، ابرهایی از راه دور می‌آیند و به راهی دورتر می‌روند، هیچ ابری در آسمان توقف نمی‌کند، بدون شک هیچ ابری دوست ندارد از آن بالا لحظات مرگ را که بدون شک سخت‌ترین لحظات زندگی هر کسی است تماشا کند. این‌جا هر روز هزارها مرگ اتفاق می‌افتد، آن اول‌ها که آمده بودم، تصور می‌کردم، خب مرگ، مرگ است، روح که قرار باشد آدمی را ترک کند فرقی نمی‌کند بدنت روی مین مثله شده باشد یا یک تیر بخورد به سینه‌ات و در جا بکشدت. مرگ، مرگ است. یک لحظه و بعد دیگر هیچ! و البته آن‌هایی می‌میرند که برایشان مرگ مقدر شده باشد. این‌جا در میان آتش و جنگ، دیگر مطمئن شده‌ام تا خداوند اراده نکند، اگر کسی از آتش هم بگذرد، طوری نمی‌شود، حتی اگر آن شخص ابراهیم نباشد. محبوبم! تو می‌دانی که من معنی عاشقی را می‌دانم، اگر به‌خاطر داشته باشی من ۱۸ بار برای خواستگاری‌ات آمدم و هر بار جواب رد شنیدم اما خسته نشدم و سرانجام زمانی جواب آری را شنیدم که تو نیز به واقع عاشق شده بودی. بیم دارم از من برنجی که چرا درست زمانی ترا رها کردم که به تو رسیده بودم. راستش را بخواهی من نذر کرده بودم که اگر تو مرا بپذیری، برای سه ماه به جبهه بیایم اکنون که تنها ۷ روز از این مدت مانده است، به مأموریتی می‌روم که شاید بازگشتی نباشد، شاید باورش برای تو سخت باشد اما من نمی‌توانم و نباید از این موضوع شکایتی داشته باشم اگر که شهید شوم، تازه، با همه لحظات سخت انتظاری که برای رسیدن به تو داشتم و دارم، خوشحال خواهم شد اگر مرگ مرا بپذیرد. می‌دانی چرا؟ چون به میزان عاشقی خداوند پی خواهم برد. من ۱۸ بار در خانه ترا زدم و تو هر بار گفتی نه! اگر او با یک بار در زدن به عشقم آری بگوید، خواهم دانست او عاشقی بنده‌اش را پذیرفته و بر من ناچیز عاشق شده است به نظر تو این خوب نیست؟ محبوبم! برای عاشقی من و خدایمان شادمان باش و بگو که هرگز در مراسم ختم من نگویند جوان ناکام! چون آن‌ها که به خداوند برسند، کامشان را از زندگی و آخرت سیراب می‌یابند.»

اروند ساکت است، از آن نوع سکوتی که هر مغمومی دوست دارد، درحالی‌که چشم‌هایم از اشکی گرم می‌سوزد، راه کانال را در پیش می‌گیرم، اکنون پشت سرم ناصر جا گرفته است، حالا طوری متفاوت راه می‌رود. با قدم‌های سنجیده یک سرباز. هوا بوی خون و خاک می‌دهد.

***

هوا مثل دست خیس مادرم وقتی که وضو می‌گیرد روی صورتم کشیده می‌شود و من بوی جانماز و مهر و خاک و کمپوت و آب‌میوه را حس می‌کنم. یکی از کمپوت‌ها را برمی‌دارم، کاغذ کوچکی را روی درش با چسب محکم کرده‌اند. زیر نور منوری که بالای سرمان شلیک شده، نوشته‌اش را می‌خوانم:

«سلام برادر بسیجی. سلام برادر سربازا! من رضا هستم، پدر من هم جبهه است، اگر او را دیدید سلام مرا برسانید.»

پسر کوچولو فکر نکرده بود من از کجا اورا بشناسم؟ اسم پدرش چه بود؟

باز هم رضا! از بین این همه آدم مگر چند نفر دوستی گمشده به اسم رضا دارند که با هر اشاره‌ای به یادش بیفتند؟

اصلاً این رضا کجاست؟ قرار است مرا به کجا بکشاند؟

ساعت کمی از چهار صبح گذشته است، ستون دوباره به راه می‌افتد. می‌توانم صدای ذکر وجعلنا را بشنوم که جابه‌جا توی کانال جا می‌ماند. این ستونی ذکر گفتن در عملیات هم برای خودش حکایتی داشت. گاهی عبارتی که می‌خواست از سر ستون به ته ستون برسد حرص خوردن بعضی از بچه‌ها هم که به بچه‌های بازیگوش جبهه می‌خواستند تفهیم کنند که پدر آمرزیده‌ها شوخی نگیرید، پای مرگ و زندگی در میان است، هم خودش حکایتی دیگر بود.

برای چندمین بار منورهای قرمز عراقی‌ها بالای سرمان روشن می‌شود. در روشنایی منورها می‌توانم عرض کانال را ببینم، پیش خودم فکر می‌کنم، چند نفر و چند روز کار کرده‌اند تا این کانال حفر شده است، چند نفرشان شهید شده‌اند؟ این کانال جان چند نفر را نجات داده؟

دو منور دیگر هم شلیک می‌شود، عراقی‌ها بوهایی برده‌اند و منطقه زیر نظر است، لحظه‌ها به سرعت سپری می‌شود و گروه‌ها از میان کانال راه گرفته‌اند که یکباره صدای پی‌درپی مسلسل‌ها و بعد خمپاره‌ها بلند می‌شوند. گلوله‌ها به اطراف کانال می‌خورند و گرد و غبار زیادی بلند می‌شود. حس می‌کنم عراقی‌ها هر لحظه قویتر و دقیق‌تر شلیک می‌کنند.

خمپاره‌ای بالای کانال می‌خورد و ترکش‌هایش هزار تکه می‌شود، یک نفر داد می‌زند؛ «امدادگر!»

خودم را به سرعت می‌رسانم، ترکش قسمتی از صورتش را برده، بلافاصله صورتش را بانداژ می‌کنم و فریاد می‌زنم.

- ببریدش عقب!

مجروح قبول نمی‌کند اما بالأخره! او را می‌برند.

چه‌ها که بر سرش نمی‌آمد. پیدا کردن کسی که ذکر و جمله را از روی شیطنت یا ناخواسته عوض می‌کرد، در آن شب‌ها کار آسانی نبود. کافی بود یک نفر گوشش سنگین یا زبانش لکنت داشته باشد، یا اصلاً سواد درست حسابی نداشته و زبانش برای گرفتن آن جمله نچرخد، آن وقت چه بر سر جمله می‌آمد، خدا می‌دانست.

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

دادنامه

دادنامه غیرمکانیزه: ۹۵-۸۳ تاریخ صدور: ۹۵/۲/۲۰
خواهان: منصور صمدی‌رحیم، فرزند محمودعلی/ همدان، خیابان باباطاهر، کوچه جراحان، لوازم خانگی سعید.
خوانده: یعقوب اژدری/ مجهول‌المکان.
خواسته: مطالبه طلب
گردشکار: خواهان دادخواستی به خواسته فوق به طرفیت خوانده تقدیم داشته که پس از ارجاع به این حوزه و ثبت و اجرای تشریفات قانونی قاضی شورا پس از مشورت با اعضا حوزه به شرح آتی با استعانت از خداوند منان مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی قاضی شورا

درخصوص دادخواست آقای منصور صمدی‌رحیم فرزند محمودعلی به طرفیت آقای یعقوب اژدری به خواسته رسیدگی و صدور حکم بر مطالبه و استرداد مبلغ سی میلیون ریال و جبران خسارت دادرسی و تأخیر تأدیه، توجهاً به دادخواست تقدیمی و با این توضیح که خواهان اظهار می‌دارد که من فروشنده اجناس لوازم خانگی (یخچال) هستم، لذا برای من پول واریز نماید که یخچال ارسال کنم که طی فیش مورخ ۹۳/۳/۱۰ در بانک سامان مبلغ سی میلیون ریال به حساب خوانده واریز نمودم که متأسفانه به این شغل اشتغال نداشته و به کذب از من این مبلغ را دریافت نموده است چون اینجانب به ایشان بدهی نداشتم و طلبی از بنده نداشته که مستحق دریافت این مبلغ باشد، لذا تقاضای رسیدگی و صدور حکم شایسته به شرح خواسته را دارم. با ملاحظه اوراق و محتویات پرونده، فیش واریزی و عدم ارائه هرگونه دفاعی از سوی خوانده و اینکه دلیلی مبنی بر برائت ذمه خویش به شورا ارائه ننموده است، علیهذا با توجه به سایر مراتب فوق‌الاشعار، قاضی شورا خواسته خواهان را وارد و ثابت تشخیص و مستنداً به ماده ۲۶۵ قانون مدنی و مواد ۱۹۸، ۵۰۲ و ۵۱۹ قانون آئین دادرسی مدنی خوانده را به پرداخت مبلغ سی میلیون ریال بابت اصل خواسته و مبلغ دویست و هفتاد هزار ریال هزینه انتشار آگهی در حق خواهان محکوم می‌نماید و درخصوص مطالبه خسارت تأخیر تأدیه، نظر به اینکه از تاریخ تقدیم دادخواست نرخ تغییر قیمت فاحش نمی‌باشد، لذا مستنداً به مفهوم مخالف ماده ۵۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی قرار رد دعوی صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره غیابی محسوب و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در محاکم عمومی شهرستان همدان می‌باشد.

قاضی موزه ۱۲۴ شورای حل اختلاف همدان- جلیلی

دادنامه

دادنامه غیرمکانیزه: ۹۵-۸۳ تاریخ صدور: ۹۵/۲/۲۰
خواهان: سعید صمدی‌رحیم. فرزند محمودعلی/ همدان، خیابان باباطاهر، کوچه جراحان، لوازم خانگی سعید.
خوانده: یعقوب اژدری/ مجهول‌المکان.
خواسته: مطالبه طلب
گردشکار: خواهان دادخواستی به خواسته فوق به طرفیت خوانده تقدیم داشته که پس از ارجاع به این حوزه و ثبت و اجرای تشریفات قانونی قاضی شورا پس از مشورت با اعضا حوزه به شرح آتی با استعانت از خداوند منان مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی قاضی شورا

درخصوص دادخواست آقای سعید صمدی رحیم فرزند محمودعلی به طرفیت آقای یعقوب اژدری به خواسته رسیدگی و صدور حکم بر مطالبه و استرداد مبلغ بیست میلیون ریال و جبران خسارات دادرسی و تأخیر تأدیه، توجهاً به دادخواست تقدیمی و با این توضیح که خواهان اظهار می‌دارد خوانده طی تماس تلفنی اعلام نمود که من فروشنده اجناس لوازم خانگی (یخچال) هستم، لذا برای من پول واریز نماید که یخچال ارسال کنم که طی فیش شماره ۰۲۴۲۰۱۹ در بانک صادرات مبلغ بیست میلیون ریال به حساب خوانده واریز نمودم که متأسفانه ایشان به این شغل اشتغال نداشته و به کذب از من این مبلغ را دریافت نموده است، لذا تقاضای رسیدگی و صدور حکم شایسته به شرح خواسته را دارم. با ملاحظه اوراق و محتویات پرونده، فیش واریزی و عدم ارائه هرگونه دفاعی از سوی خوانده و اینکه دلیلی مبنی بر برائت ذمه خویش به شورا ارائه ننموده است، علیهذا با توجه به سایر مراتب فوق‌الاشعار، قاضی شورا خواسته خواهان را وارد و ثابت تشخیص و مستنداً به ماده ۲۶۵ قانون مدنی و مواد ۱۹۸ و ۵۰۲ و ۵۱۹ قانون آئین دادرسی مدنی خوانده را به پرداخت مبلغ بیست میلیون ریال بابت اصل خواسته و مبلغ دویست و هفتاد هزار ریال بابت هزینه دادرسی و دویست و پنجاه هزار ریال بابت هزینه انتشار آگهی در حق خواهان محکوم می‌نماید و درخصوص مطالبه خسارت تأخیر تأدیه، نظر به اینکه از تاریخ سررسید چک نرخ تغییر قیمت فاحش نمی‌باشد، لذا مستنداً به مفهوم مخالف ماده ۵۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی قرار رد دعوی صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره غیابی محسوب و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در محاکم عمومی شهرستان همدان می‌باشد.

قاضی موزه ۱۲۴ شورای حل اختلاف همدان- جلیلی

دادنامه

دادنامه غیرمکانیزه: ۹۵-۸۳ تاریخ صدور: ۹۵/۲/۲۰
خواهان: حمیدرضا صمدی‌رحیم/ همدان، خیابان باباطاهر، کوچه جراحان، لوازم خانگی سعید.
خوانده: یعقوب اژدری/ مجهول‌المکان.
خواسته: مطالبه طلب
گردشکار: خواهان دادخواستی به خواسته فوق به طرفیت خوانده تقدیم داشته که پس از ارجاع به این حوزه و ثبت و اجرای تشریفات قانونی قاضی شورا پس از مشورت با اعضا حوزه به شرح آتی با استعانت از خداوند منان مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی قاضی شورا

درخصوص دادخواست آقای حمیدرضا صمدی رحیم فرزند سعید به طرفیت آقای یعقوب اژدری به خواسته رسیدگی و صدور حکم بر مطالبه و استرداد مبلغ پانزده میلیون ریال و جبران خسارات دادرسی و تأخیر تأدیه، توجهاً به دادخواست تقدیمی و با این توضیح که خواهان اظهار می‌دارد خوانده طی تماسی اعلام نمود که من فروشنده اجناس لوازم خانگی (یخچال) هستم، لذا برای من پول واریز نماید که یخچال ارسال کنم که طی فیش مورخ ۹۳/۳/۶ در بانک سامان مبلغ فوق‌الذکر را به حساب خوانده واریز نمودم که متأسفانه ایشان به این شغل اشتغال نداشته و به کذب از من این مبلغ را دریافت نموده است، لذا تقاضای استرداد مبلغ واریزی و صدور حکم شایسته به شرح خواسته را دارم. با ملاحظه اوراق و محتویات پرونده، فیش واریزی و عدم ارائه هرگونه دفاعی از سوی خوانده و اینکه دلیلی مبنی بر برائت ذمه خویش به شورا ارائه ننموده است، لذا با توجه به سایر مراتب فوق‌الاشعار، قاضی شورا خواسته خواهان را وارد و ثابت تشخیص و مستنداً به ماده ۲۶۵ قانون مدنی و مواد ۱۹۸ و ۵۰۲ و ۵۱۹ قانون آئین دادرسی مدنی خوانده را به پرداخت مبلغ پانزده میلیون ریال بابت اصل خواسته و مبلغ دویست و هفتاد هزار ریال بابت هزینه دادرسی و دویست و پنجاه هزار ریال بابت هزینه انتشار آگهی در حق خواهان محکوم می‌نماید و درخصوص مطالبه خسارت تأخیر تأدیه، نظر به اینکه از تاریخ سررسید چک نرخ تغییر قیمت فاحش نمی‌باشد، لذا مستنداً به مفهوم مخالف ماده ۵۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی قرار رد دعوی صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره غیابی محسوب و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در محاکم عمومی شهرستان همدان می‌باشد.

قاضی موزه ۱۲۴ شورای حل اختلاف همدان- جلیلی

شنبه‌ها (سراسر کشور)
لطیفه
اولین نشریه مخصوص بانوان
با مطالب متنوع و خواندنی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۳۹۵/۱۲/۲۷-۱۳۹۴۶۰۳۲۶۰۰۶۰۰۲۱۷۷ هیئت اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ملایر تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای/خانم زهرا غفوری کسبی فرزند ولی‌اله بشماره شناسنامه ۱۱۰۱ صادره از ملایر در ششدانگ یکباب خانه به مساحت ۱۰۰/۸۱ متر مربع قسمتی از پلاک یک صد اصلی اراضی دولت‌آباد واقع در بخش چهار ملایر خریداری از مالک رسمی آقای درویش حسین انگوری محرز گردید است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراض داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت ده ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۳۹۵/۲/۲۶ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۳۹۵/۳/۱۰

حسین قاجاریان - رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ملایر

سند قطعی شماره $\frac{۱۶۲۰۰۱}{۸۷/۲/۳۱}$ خودرو پیکان سواری مدل ۱۳۸۱ شماره موتور ۱۱۱۲۸۱۰۵۶۰۴ و شماره شاسی ۰۰۸۱۴۳۶۹۲۰ و شماره انتظامی ۹۸-۶۵۶ت ۱۲ بنام عباس شوهانی‌زاده مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

اجرائیه

بموجب درخواست اجرای حکم مربوطه به شماره ۹۵۱۰۰۹۲۸۹۰۰۰۰۰۴۴ و شماره دادنامه مربوطه ۹۴۰۹۹۷۲۸۹۰۰۰۰۴۷۷ محکوم علیه محکوم است به پرداخت مبلغ ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال اصل خواسته، مبلغ ۱۷۰/۰۰۰ ریال هزینه دادرسی و همچنین خسارت تاخیر تادیه از تاریخ ۹۱/۱۱/۲۶ (سررسید) لغایت اجرای حکم و نیم عشر دولتی در حق صندوق دولت کارسازی گردد.

متصدی امور دفتری دادگاه شعبه اول شورای حل اختلاف شهری بوئین‌زهرا استان قزوین - چلمبری
محل امضا و مهر قاضی شورا - یعقوب دادگر

رونوشت آگهی حصر وراثت

آقای زجبعلی صمیمی دارای شماره شناسنامه ۱۹ به شرح دادخواست به کلاسه ۹۵۰۹۹۸۲۸۹۰۰۰۰۱۲۶ از این شورا درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان حسن صمیمی به شماره ملی ۵۰۹۸۶۶۵۶۸۱ در تاریخ ۱۳۹۵/۲/۲۳ در اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین‌الفوت آن مرحوم منحصر است به: ۱- زجبعلی صمیمی دارای ش.ش ۱۹ پدر متوفی ۲- سدنا صمیمی دارای ش.ملی ۵۰۹۰۴۲۳۱۹۹ دختر متوفی ۳- سارا صمیمی دارای ش.ملی ۵۰۹۰۲۳۹۰۷۱ دختر متوفی ۴- فاطمه سیاه‌لو دارای ش. ملی ۵۰۹۹۵۵۷۰۰۷ همسر متوفی.
اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می‌نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیت‌نامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر آگهی ظرف یک ماه به شورا تقدیم دارد و الا